ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
•پنج شنبه• ۱۰ خرداد ۱۳۹۷ •شماره ۱۰۵۶

حدیث روز

امام حسن مجتبی(ع): خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه و بهره برداری برای مخلوق خویش قرار داده که با اطاعت و بندگی بر یکدیگر پیشی و سبقت گیرند و خشنودی خدای را به دست آورند، گروهی سبقت جستند و مسابقه را بردند و گروهی دیگر عقب ماندند و متضرر شدند. **تحف العقول**

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

به کسی که همه چیز ما دست اوست مراجعه کنیم

مرحوم آیت ا... بهجت فرموده اند: «ما را شناخته اند، اعمال ما محفوظ است و عکس برداری شده است. آیا شهادت دست و پا و دیگر اعضا و جوارح شوخی است؟ ملائکه صدای ما را ضبط می کنند، هم از گفتار ما، هم از اصل و نیت گفتار ما که به داعی الهی صادر شده است، یا نفسانی و شیطانی، عکس برداری می کنند.

خداوند در قرآن و غیر قرآن، به حدی بهشت و بهشتیان را در توصیف بالا برده که اگر کسی از شوق آن وفات کند، استبعاد ندارد! آیات جهنم نیز این گونه است... که اگر انسان معاصی خود را در نظر بگیرد و بمیرد، مستبعد نیست! آیا خوب است به ذاتی که موت و حیات و مرض و صحّت و غنا و فقر به دست اوست، مراجعه کنیم و رابطه دوستی داشته باشیم، یا کسی که خود محتاج و ناتوان و بیچاره است؟! باید دستگیری و توفیق از ناحیه خدا باشد، تا با اعمال اختیار و اراده از ناحیه بنده، کارهای اختیاری انجام گیرد.»

برگرفته از «در محضر بهجت»

ریشه ضرب المثل

گدا به گدا، رحمت به خدا

شخصی از راهی می گذشت. دید دو گدا بر سر کوچه جلوی دروازه خانه ای با یکدیگر گفت و گو دارند و نزدیک است بینشان دعوا شود. آن شخص نزدیک شد و از آن ها پرسید: «چرا با یکدیگر مشاجره و بگو مگو می کنید؟» یکی از آن ها جواب داد: «چون من می خواستم بروم در این خانه گدایی کنم، این گدا جلوی مرا گرفته است و می گوید من اول باید بروم. بگو مگوی ما برای همین است.» آن شخص تا این حرف را از گدا شنید، سرش را به سوی آسمان گرفت و به دو گدا اشاره کرد و گفت: «گدا به گدا، رحمت به خدا» یعنی گدا راضی نیست گدای دیگر از کیسه مردم روزی بخورد، پس رحمت به خدا که به هر دوی آن ها رزق می رساند.

برگرفته از «تمثیل و مثل» نوشته احمد و کیلیان

اندکی صبر

باور آمدنش

هوشنگ ابتهاج

آری آن روز چو می رفت کسی
داشتم آمدنش را باور
من نمی دانستم
معنی هر گز را
تو چرا باز نگشتی دیگر؟

دنیا به روایت تصویر

پی ای| اثر هنری حلقه های دودی در یک نمایشگاه، انگلستان

یاهو| سواری رایگان!

گتی ایمیج| تنظیم دقیق حالت خبردار ایستادن سربازان، چین

فتو شعر انتظار

با خانمان

دختران کار

زهرا فرنیا|طنز پرداز

سخت ترین کار دنیا می دونین بعد از کار در معدن چیه؟ دختر بودن. شاید بگین دختر بودن که کار نیست اما یکی از سختی هاش همینه، این همه کار می کنی تهش هم یه کار واقعی محسوب نمی شه. همیشه از تفاوت مدل کار آقایون و خانم ها که می گن، کار بیرون رو برای آقای خونه مثال می زنن و این که چقدر سخته، همین طور کار خونه رو برای خانم خونه مثال می زنن که سختی های خودش رو داره، اما هیشکی کار دختر خونه رو نمی بینه.

مثلا همین خونه ما. همیشه تمیز و خوشگل و مرتبه، همه می گن به به، چه خانم باسلیقه ای داره این خونه! اما در اصل خانم باسلیقه خونه صبح به صبح دستش رو می کشه زیر میز و خدا نکنه گرد و غباری به دستش بچسبه. تا با وایتکس همه جا رو گرد گیری نکنیم که ول کن نیست. آخه مادر من گرد گیری یعنی پاک کردن سطوح از کثیفی ها، نه اعماق. تازه تا جایی که چشم کار می کنه، نه میکروسکوپ. بعد از اون، کار پاک کردن کف بر عهده مونه که باید با گارانتی کثیف نشدن یک هفته ای تمیز کاری کنیم، وگرنه به دل مادر نمی چسبه.

الهی قربون اون دلش برم که این قدر نچسبه کلا، هیچ تمیزی ای بهش نمی چسبه.

غذا رو هم که اگه خواننده ثابت این ستون باشین، گفتم چه شکلی می پزن. اول می گن: «بیا پیاز و سیرش رو خرد کن، بعد برنجش رو پاک کن و بشور، بعد همه مواد رو با هم بریز توی زودپز، بعد هی بیا بهش سر بزن و...» به به، چه دستپختی داره مامان. آخرش هم که با دیالوگ ماندگار: «من همسن تو بودم یه خونه رو اداره می کردم.» دستمزد این همه زحمت رو دریافت می کنی و دیگه تابلوئه چقدر به دلش نچسبیده.

اینه که اگه موافق باشین با دخترهای تو خونه خواننده این ستون یه صنف «دختران کار در منزل» بزنیم، شاید اولین حق مون رو بتونیم از این طریق دریافت کنیم: «حق به دل چسبیدن مادر»!

پنج شنبه ها

پرونده های مجهول

فرودگاه فرازمینی ها!

میترا تاتاری|مترجم

خط و طراحی از دیرباز در فرهنگ هر کشوری معنای بسیاری داشته است. اما شاید شگفت انگیزترین و عجیب ترین خطوطی را که در تاریخ جهان توسط انسان کشیده شده است، بتوان در کشور شیلی و در ۴۰۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر لیما پیدا کرد. این نقوش آن چنان وسیع اند که رویت و تشخیص آن ها از روی زمین ممکن نیست و فقط با تصاویر هوایی می توان طراحی کامل آن ها را مشاهده کرد. اگر با هواپیما بر فراز این منطقه پرواز کنید، اشکال اسرارآمیزی از جانوران، پرندگان، سگ، ماهی، نهنگ و... را با اشکال هندسی دیگر نظیر ستاره و شش ضلعی در کنار آن ها می بینید. این خطوط از طریق ذوب اکسید آهن ایجاد شده اند و به دلیل دمای ثابت ۲۵ درجه سانتی گرادی صحرای ناز کا و عدم وزش باد، همچنان روی زمین نقش بسته اند و به راحتی از ارتفاع زیاد قابل رویت اند. از لحظه کشف نقوش ناز کا تا کنون علت و هدف از این طرح ها به صورت رازی سربسته مانده است. عده ای معتقدند که این طرح ها تصور گذشتگان ما از آینده بوده است. اما عده دیگری ادعای عجیب و قابل توجه دیگری را مطرح می کنند. جنجالی ترین فرضیه درباره این خطوط توسط «اِریش فون دنیکِن» مطرح شد. او معتقد است که این خطوط، فرودگاهی برای نشستن هواپیماهای فرازمینی ها و موجودات بیگانه است. بزرگی و گستردگی این نقوش بسیار زیاد است و تا ۲۷۰ متر هم می رسد. بنابراین فرضیه حضور و کمک گرفتن از موجودات فرازمینی درباره این آثار عجیب دوباره قوت می گیرد.

به عقیده بسیاری بعید به نظر می رسد این نقوش بزرگ کار انسان های دوران باستان باشد، چرا که تنها از ارتفاع بالا می توان تصاویر این نقوش را تشخیص داد و تنها از طریق آسمان می توان راهنمایی های لازم را برای ادامه ترسیم خطوطی با این دقت انجام داد. این موضوع نشان می دهد که اگر این نقوش به وسیله انسان ترسیم شده باشند، یقینا آن ها در آن زمان قدرت پرواز کردن داشته اند که بتوانند تصاویر خودشان را ببینند. زیرا این تصاویر با ابعاد عظیمی که دارند از روی زمین غیر قابل تشخیص هستند و تنها از راه آسمان و ارتفاع بسیار بالا می توان این تصاویر را دید.

بعد از گذشت سال ها از کشف ۴۵ طراحی عظیم در آمریکا، هنوز هم دانشمندان هیچ پاسخ منطقی برای این اتفاق پیدا نکرده اند و راز این پرونده مجهول همچنان سربسته مانده است.

منبع: نیویرنس اینسایدر

تاپخند

*تعمیرات خونه این جوریه که می خوای ۲ تا از سرامیک های کف که لق هستن رو درست کنی، یهو به خودت میای می بینی دو تا دیوار جابه جا کردی، کل خونه نقاشی و کاغذ دیواری شده، ۲ تا لوستر نو انداختی و کابینت عوض کردی. دیگه پول نمونده اون ۲ تا سرامیک لق رو درست کنی!

*دوستم یک کتاب نوشته درباره راه های پول درآوردن. حالا اومده می گه نیاز به پول داره تا کتابش رو چاپ کنه. من هم بهش گفتم خب برو کتابت رو بخون. در جوابم حرف هایی زد که اصلا انتظار نداشتم از یک نویسنده بشنوم!

*رفتم آمپول بزنم، پرستار هر گم رو پیدا نمی کرد. مامانم داد زد تو کابینت بالایی دومی از چپ. اتفاقا همون جا هم بود!

*علیرضا عصار چنان آهنگی برای تیم ملی خونده که رستم و اسفندیار و زال پا شدن دارن گرم می کنن برن تو میدون!

*فکر کنم چند سال دیگه قطعات پرایدو جداگانه به مشتری ها می فروشن. مثل قطعات لگو می گن اینارو خودتون سر هم کنید، برای هوش تون هم خوبه!

*این که آش درست می کنید و خوشمزه نمی شه و تصمیم می گیرید ببرید در خونه همسایه ها، اصلا کار درستی نیست!

دور دنیا

دستگاه تشخیص حواس پرتی

شین هوا- دانش آموزان مدرسه ای در چین، باید حسابی حواس شان را سر کلاس جمع کنند تا چرت نزنند و حواس پرتی نکنند، چرا که کلاس های این مدرسه مجهز به سیستمی است که از روی حالات صورت می تواند تشخیص دهد فردی که در کلاس نشسته به درس علاقه مند و در حال گوش دادن است یا کسل شده و حواسش سر کلاس نیست! با استفاده از این دستگاه، معلمان به سرعت متوجه کسل بودن بچه ها می شوند و باید روش تدریس شان را عوض کنند تا بچه ها دوباره سر حال بیایند.

مسابقه این کیه؟

خانم خانما!

سلام. برای مسابقه این هفته یک چهره موفق و محبوب را انتخاب کردیم. قبول دارید سخته، چون ایشون مدتیه معروف شدن و چهره شون خیلی رسانه ای نشده هنوز، ولی اگر بین جوانان موفق این روزها بگردین، حتما نام ایشون رو متوجه خواهید شد. شرمنده، بیشتر از این دیگه راهنمایی نمی کنیم! این عکس و کاریکاتوری هم که این جامی بینید آقا «علی فیروزیان» پنج سال و نیمه، پسر برنده مسابقه قبل خانم «محدثه دلاور» از بجنورد هستن که بهشون دوباره تبریک می گیم.

یادآوری روش مسابقه: شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به هم ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو تا ساعت ۲۳ فردا جمعه برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو یک شنبه همین جا می بینید. بین کسانی که جواب درست رو بفرستن، قرعه کشی می کنیم تا یک نفر برنده معلوم بشه و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد با مسابقه بعدی، همین جا خواهید دید. خوش باشین همیشه.

تفأل

دل من در هوای روی فرخ
بود آشفته همچون موی فرخ
به جز هندوی زلفش هیچ کس نیست
که بر خوردار شد از روی فرخ

کله چغوکی

آق کمال افطاری می دهد

آق کمال|همه کاره و هیچ کاره

بعد از افطار پای تلویزیون در از کشیده بودُم که کاملیا خانم چای ره آورد و گفت: «باور می کنی نصف ماه رمضون گذشت؟!» یَگ لحظه خواب از سرُم پرید. ور خاستُم سر جام. گفت: «حواست به تقویم نیست؟» گفتُم: «از بس به موسخت نگذشت، اصلا حواسُم نبود. راست مگی.» استکان چای ره ور داشتُم و گفتُم: «ای چایه یا آب مرغ؟ بری چی ای قدر کَم رنگه؟» عیال بایَگ حالتی گفت: «دفعه اولته؟ صد هزار بار گفتم چای ضرر داره، حالا چون اصرار می کنی برات کم رنگ می ریزم!» گفتُم: «فکر کنُم شب های قبل یَگ لحظه خوابُم مِبرد، رنگشه نمفهمیدُم، ولی امشب اجیر شدُم و دیدُم چی آب زیپویی به خیکُم مِبستی! پس یعنی زولبیا و بامیه هم نداشتِم و چاییمه خالی خالی مخوردُم؟!»

خندید و گفت: «خالی که نه، با خرما... اونم فقط یکی!» دیدپکر رفتُم حرف ره عوض کرد و گفت: «ماه داره تموم می شه، چی شد می خواستی افطاری بدی؟» گفتُم: «اصلا یادُم رفته بود از بس زود گذشت. خب کاغذ بیار بنویسم.» عیال یادداشت گوشیشه وا کرد و گفت: «بگو، می نویسم.» شروع کردُم به اسم ردیف کردن: «همکارام که تقریبا ۱۰ نفرن... بازن و بچه هاشان مگم سی نفر. پسر خاله ها و دختر عموها و جووناى فامیل هم که تقریبا مِشن پنجاه نفر، همکارهای شما هم مگم بیست نفر، فک و فامیلت هم چند نفر بیگیرم خوبه؟» دیدُم دره چپ چپ نگا مُکنه، گفتُم: «همکارات بیشترن؟ خب اصلا بگو چهل نفر، خوب رفت؟» گفت: «تا اینجاش صد نفر رو رد کردن! تازه هنوز خانواده های خودمون هم موندن!» گفتُم: «خب اشکالی نداره، مگه چقدر مِره؟»

با کلافگی براندازُم کرد و گفت: «نفری سی تومن هم در نظر بگیریم تا این جا می شه سه میلیون تومن...» برق از کله ام پرید، نزدیک بود مثل فیلما چاییمه پوف کنُم رو فرش ولی دلُم نیامد، فقط هسته خرما ره انداختُم تو استکان و گفتُم: «خب پس همکارا ره خط بزن، ایشالا تویَگ موقعیت مناسب تر در خدمتشان خواهیم بود!» گفت: «فرق چندانی نکرد!» گفتُم: «خب مخوای فقط دایره اول ره بگِم؟ مهم دور هم بودنه!» گفت: «من که برام فرقی نداره، شما می خوای زحمت کارت کشیدنش رو بکشی، اصلا کل فامیل رو بگو» گفتُم: «حالا کل فامیل که خیلی هندی مِره، مخوای فقط مادر و پدر امانه بگِم؟» خندید و گفت: «بذار حالا این هفته تعطیلی هاتموم بشه، یه کاریش می کنیم.» گفتُم: «پس با اجازه مویَگ چرتی مزنُم، اگه کسی برى افطار دعوتمان کرد بیدارُم کن!» ایَم از ای.

تا حالا دقت کردین

متن و اجرا: صابری، مرادی

ما و شما

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ یا شماره ۹۰۱۸۳۷۴۱۸۴ در پیام رسان ایتا بفرستید.

*چرا در صفحه همشهری سلام حکایت خیلی کم چاپ می کنید؟ خوبه که ما ایرانیان حکایت های پندآموز زیادی داریم. قدر داشته هامون رو بهتر بدونیم.

*توصیه های مشاور مزوجین شما، خانم فائزه سجادی خیلی عالیه. برخلاف بقیه واقع بینانه است و همه چیز را در نظر می گیرند. کمال تشکر را ازشان دارم. **مهشید**

*من با عیالم تفاهم دارم در حد خوبی، او می خورد از میوه ها موز، هلو و جدیدا هندوانه، من می خورم توت سفیدی را که ریخته در خیابان!

* آق کمال؛ خاصیت غذایی تخم مرغ بیشتر در سفیده اش است یا در زرده آن؟!

آق کمال: موخودمه در گیر بازی رنگ ها نُمُکنم، همش مزنم که زرد و سفید قاطی برن!

* با سلام خدمت شما آقِ کمال. لطفا فعالیت تان رِ بیشتر کُنِن.

سید ایلیا حسینی

آق کمال: چشُم، سعی مُکنم با انرژی بیشتری در خدمت تان باشم.

* اگه تلاش کردی و شکست خوردی بهت تبریک میگم، بیشتر آدم ها حتی تلاش هم نمی کنن.

محمد جواد سلیمی

* انصاف نباشد که در این شهر، ضرب المثل سوزن در کاه تو باشی...

مسعود مجنونپور

* محسن عزیز تولدت مبارک انشاا... صدو بیست ساله بشی.

همسرت شهرزاد